

تدریس زبان فارسی در آذربایجان

یادآوری- دخالت آموزگار در کتاب درسی- روش ترکیبی در آموزش الفبای فارسی- روش غیر قابل قبول- استفاده از لغت های شناخته و نمونه ای از آن ها- ویژگی ها و رسوم زندگی محل- اشاره به خصوصیت های دستوری ترکی- اختلاف اساسی دستور فارسی و ترکی- طرح مختصر کتاب اول با روش خاص آذربایجان- روش تدریس- اهمیت زنگ مکالمه و قصه گوئی و راه درست آن- روش من در قصه گوئی- دعایی خیر.

در این شکی نیست که باید فارسی را یاد بچه های آذربایجان هم داد. اما باید جست و راه عاقلانه و صحیح کار را دریافت که بچه ها سر نخورند، زود از میدان در نروند، رنج نبرند و شکست روحی نخورند. این مسأله ی مهمی است و محتاج شرح و تجزیه و تحلیل.

پیش از این، مشکلاتی که تدریس کتاب های قرانت فارسی فعلی به خصوص کتاب اول- در آذربایجان به وجود می آورد، بررسی شد. نیز لزوم تهیه ی کتاب های خاص هر استان معلوم شد برای این که نتیجه ی خوب بگیریم. و

دانسته شد که کتاب هایی که برای بچه های شهر بزرگی مثل تهران نوشته می شود، در فلان ده دور افتاده ی آذربایجان چقدر مسخره و زیان آور از آب در می آید. حتی کتاب روش تدریسی که برای کتاب های ابتدائی فعلی تهیه شده است و آن کتابچه ی «آمادگی» تنها برای کلاس هایی مفید است که شاگردان هم به خوبی معلم فارسی حرف زدن بلد باشند این کتاب های راهنما به درد معلم های مدرسه های آذربایجان نمی خورد.

در این مقاله حرف بر سر این است که اگر روزی قرار بر این شود که برای آذربایجان کتاب مخصوص قرانت زبان فارسی تهیه می شود، آن کتاب چگونه باید باشد. اگر می خواهیم از پول خرج کردن ها و کوشش همام نتیجه ی خوبی بگیریم، چه روشی باید در تدریس زبان فارسی در این دیار پیش گیریم؟ آیا می شود همان روش را پیش گرفت که درباره ی بچه هایی می گیریم که فارسی را مثل بلبل حرف می زنند و نتیجه ی یکسان گرفت؟ به نظرم جواب باید منفی باشد. پس لزوم پیش گرفتن روشی دیگر و کتابی مخصوص بار دیگر آشکار می شود.

معلوم است که مؤلفان این کتاب ها باید فرهنگیان آذربایجانی باشند. البته نه بعض دبیران و استادان دانشگاه همه کاره و هیچ کاره. آموزگاران که مسئول مستقیم کلاس های ابتدائی هستند باید در این کار دخالت کنند و نظرشان محترم باشد. هر دبیر سن و سال دار را نباید مأمور این کار کرد به اعتبار این که استخوان خرد کرده در فرهنگ و مثلاً تجربه دارد و صاحب تألیفات است. مؤلفان باید کسانی باشند که هر دو زبان، زبان فارسی و ترکی را خوب بدانند و به دستور و سوراخ سمبه ی آن ها آشنایی کامل داشته باشند که بتوانند راه سهل و ساده ی آموزش فارسی را پیدا کنند. نیز ادبیات فارسی

را نیک بشناسند و معاصر و گذشته. از نثر و شعر و داستان و نمایش نامه. حتی فلکلور.

حقیر طرح مختصری از چنین کتابی در دست تهیه دارد. البته نه این است که خودم را شایسته و یارای این کار مهم بدانم. کوشش من فقط به منزله ی راه گشایی است و کارم صورت پیشنهادی دارد و برای دادن نمونه است.

در آموختن الفبای زبان فارسی من همان روش به کار رفته در کتاب های اول فارسی سال تحصیلی ۳-۴ را ترجیح می دهم که مؤلفان اسمش را گذاشته اند «روش ترکیبی» در این روش کودک در همان صفحه ی اول یکی دو حرف الفبا را می شناسد و می تواند نوشتن را شروع کند. این روش که تا صفحه ی بیست و سی، کودک کلمه هایی را فقط از روی شکل کلمه بشناسد بی آن که تجزیه و هجی کردن در کار باشد بعد یواش یواش حرف ها را بشناسد و به نوشتن کلمه های خاصی بپردازد. نه هر چه را که خوانده و بعض حرف هایش را یاد نگرفته. برای من قابل قبول نیست. با این روش شاگرد نمی تواند تا آخر سال در نوشتن مهارت پیدا کند و حرف ها را خوب بشناسد. یعنی فرصت نمی شود که تمرین و تکرار کافی شود. به علاوه بچه دوست دارد که هر چه را که در کتاب می خواند بنویسد. با این روش این کار ممکن نیست. چون حرف ها یاد داده نشده اند. اما در «روش ترکیبی» این کار ممکن است چرا که از همان صفحه ی اول شروع به یادگیری الفبا می شود و کلمه هایی در متن می گنجد که تمام حرف های آن ها پیش از وقت یاد داده شده.

«مقصود از روش ترکیبی روشی است که در آن کل کلمه به کودک نشان داده می شود و در قالب کل کلمه، حرف تازه ی مورد نظر آموخته می شود.

در چنین کلمه ای که آن را «کلمه ی کلید» می خوانیم و جزو کلمات آشنای کودک است، فقط یک حرف تازه وجود دارد. کودک با استفاده از عکس و راهنمایی های دیگر، با وجود ندانستن حرف تازه آن کلمه را می خواند.» (نقل از کتاب «روش تدریس کتاب اول دبستان» تألیف ثمینه باغچه بان. ص ۲۳).

یک نکته اساسی را باید در تألیف کتاب در نظر گرفت. و آن استفاده از لغت هایی است که یا ریشه ی فارسی دارند و در ترکی وارد شده اند و با گویش دیگر گونه ای به کار می روند و در مکالمه جای ترکی شان را گرفته اند، و یا ریشه ی ترکی دارند و در کلاس وارد شده اند، و یا ریشه ی عربی دارند و در هر دو زبان به کار می روند. از این نوع کلمه های شناخته فراوان داریم. زبان فارسی به قدری در حرف زدن آذربایجانیان شهری وارد شده است که حتی بی سوادان هم گاه لغت های غلیظ فارسی به کار می برند: اصلاً این کار به صورت تظاهر به چیز فهم بودن و امل نبودن رواج دارد. مثلاً یک متظاهر به جای این که بگوید «گون آیدین!» ترجیح می دهد که بگوید «صبح به خیر!» بچه ها هم خواه ناخواه پیش از آن که به مدرسه بیایند با این لغت ها آشنایی پیدا می کنند. پس چرا نباید در تألیف کتاب از این آشنایی استفاده کرد؟

این نکته به خصوص در کتاب اول اهمیت دارد. باید تا از دست بر می آید شاگرد تا مدتی با همان کلمه ها که در خانه و کوچه شنیده می شود سر و کار داشته باشد تا یک دفعه رم نکند و فکر کند که در مدرسه هم همان حرف هاست که در خانه بود. این خوب نیست؟

مقداری از این نوع لغت ها را در این جا می آورم: میز- صندلی- صابون- حوله- جیب- شلوار- پنجره- قلم- کاغذ- شیشه- اتاق- حیاط- کوچه- خیابان- کتاب- جوراب- دستمال- ماشین- گل- هلو- شفتالو- انار- پلو- خورش- چلوکباب- منقل- کاسه - بشقاب- چنگال- آش- آشپز - توپ- تور- نی- تار- سنتور- دنبک- لیوان- دیوار- گچ- آهک- قالی- فرش- گلیم- جاجیم- متر- بازار- چیت- فندق- بادام- پسته- حلوا- کشمش- نخود- لوبیا- قابلمه- قوچ- قوش- قهوه- قیقاچ- قیمت- قیمة- قیماق- خانم- آقا- خان- بانگ- بنا- قصاب- قزل آلا- حمال- دوات- زنجیر- مدرسه- حمام- قرمز- آبی- قرقی- قزاق- قره نی- قراول- تخته- مداد- قدر- قدیم- قایق- قبول- دفتر- روزنامه- قاپوچی- قاتمه- قاچ- (زین)- قاشق- نظم- نعلبکی- نعمت- نظر- یاسمن- و...

بگردیم، باز هم پیدا می کنیم. از هر قسم که بخواهیم. از این لغت ها آن ها را که به درد خور هستند و قلمبه نیستند بر می داریم و به جا به کار می بریم، بقیه را کنار می گذاریم و یا در کتاب های دوم و سوم و... استفاده می کنیم. از هر سه نوع لغت که پیش از برشمردن این ها گفتیم، می توان دسته ای را میان لغت های بالا یافت. لغت فارسی ترکی شده. ترکی فارسی شده. و عربی مشترک در هر دو.

نکته ی دیگر در نظر گرفتن ویژگی ها و رسوم زندگی محلی است. بچه وقتی می بیند که در کتاب از چیزهای آشنا صحبت می شود به طبع علاقه اش به کتاب زیاد می شود. مثلاً یک بچه ی مقان اگر ببیند که در کتابش تصویر هندوانه های هر یک ده پانزده کیلو چاپ شده، چه قدر سر ذوق می آید. غیرممکن است که این شاگرد تصویر را ببیند و علاقه به یادگرفتن نوشته ی زیر آن را نکند. خود به خود به کتاب جلب می شود. یا وقتی یک بچه ی

تبریزی ببیند که آدم های کتابش دارند «بنوشه بنده توشه...» بازی می کنند، غیرممکن است که وقت درس دادن آن قسمت کتاب فکرش پیش معلم نباشد.

اسم های آدم های توی کتاب هم خوب است به گوش بچه آشنا باشد. این خیلی مهم است. مثلاً هرگز بچه ی آذربایجان تا چند روز نخواهد توانست به خودش بقبولاند که کلمه ی «دارا» می تواند اسم یک پسر بچه باشد.

نکته ی دیگر: در ترکی برخلاف فارسی صفت و مضاف الیه قبل از موصوف و مضاف می آید. مثال: بویوک آدام = آدم بزرگ. نوکوز دریسی = پوست گاو. ترجمه ی ترکی «پوست گاو سفت است.» می شود، نوکوز دریسی برک اولار. می بینید که مجبوریم اول «گاو» را معنی کنیم. بعد «پوست» را و بعد برویم سراغ کلمه های بعد. این کار برای یک بچه ی کلاس اول سخت است. البته اگر هر کلمه را در جای خود معنی می کرد آسان بود. در کتاب های اول سابق در همان صفحه های نخست، صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه به کار رفته بود: عروسک آذر، توپ بزرگ. شاگردان من گیج می شدند و نمی توانستند بدانند که چرا کلمه ها را پس و پیش معنی می کنیم. البته و چیزی بروز نمی دادند. اما رفتار و پرسش ها و اشتباه کاری هاشان نشان می داد که جای کار خراب است. کتاب اول سال تحصیلی ۳-۴. - ۴۴ از این نظر خوب است که تا صفحه ی بیست و هفت از این چیزها ندارد. حالا نمی دانم که عمدی است یا الا بختکی.

کسره ی اضافی فارسی، در ترکی به شکل پسوند و آخر مضاف (و گاه مضاف الیه هم) می چسبد و کسره ی موصوف، در ترکی محل و معادلی ندارد. اول صفت بعد موصوف گفته می شود و تغییری در اصل کلمه داده نمی شود.

عاقلاً این است که کتاب اول* تا صفحه ی ۲۰- ۲۵ از این حرف ها نداشته باشد و تا آن زمان معلم با مکالمه های ساده ذهن او را آماده بکند. تازه آن وقت هم در معنی کردن، مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف جدا از هم معنی نشود. دو جزء جمله مانند یک کلمه معنی می شود. اگر هم شاگردی خیلی کنجکاو شد و خواست که علت پس و پیش معنی کردن را بداند فقط کافی است بگویید که هر جا کلمه ای دیدند که حرف آخرش «زیر» دارد باید کلمه ی بعد را پیش از آن معنی کنند. من خودم به شاگردانم می گفتم: ترسعه معناله یین. فارسی اش در خلاف جهت معنا کنید. خوب هم در می یافتند که عرض چیست و با تمام مضاف ها و موصوف ها این کار را می کردند. به علاوه حس کنجکاوای شان هم با بیان یک علت سطحی و ساده ارضا می شد.

حتی باید تا چندی از آوردن حرف اضافه هم خودداری کرد. حرف اضافه در ترکی به شکل پسوندی به آخر کلمه می چسبد و این خلاف دستور فارسی است که حرف اضافه در اول کلمه می آید. این امر زائیده ی یک اختلاف اساسی است که میان فارسی و ترکی وجود دارد. ترکی جزو گروه زبان های ملتصق است که «در لغات این زبان ها در موارد اشتقاق بر ریشه هجایی افزوده ولی ریشه از افزایش هجای دیگر ابداً تغییری نکرده و سالم مانده و نیز هر چه افزوده تر به آخر ریشه چسبیده» و فارسی جزو گروه زبان های پیوندی است و «در لغات این زبان ها بر ریشه یا ماده هجایی افزوده، ولی نه فقط به آخر ریشه بلکه به ابتدای آن هم و دیگر این که ریشه بر اثر افزایش تغییر کرده، گویی که ریشه با آن چه افزوده جوش خورده، اما در لغات بان

* - حسن پیرنیا. تاریخ ایران باستان. کتاب اول، ص ۱۱ و ۱۲.

ملتصق... مثل آن است که فقط به ریشه چسبیده بی این که جوش خورده باشد.»

نتیجه می گیرم که خوب است که در کلاس اول حرف اضافه با کلمه ی مربوطه خوانده و معنی شود. مثلاً «از خانه» را مثل یک کلمه بگوییم و شاگردان تکرار کنند در ترجمه هم این طور. حتی ممکن است از شاگردان بپرسیم: «از خانه» یعنی چه؟ و همین طور دیگر حرف های اضافه.

با این وصف شاگرد پس از مدتی بی آن که خود متوجه باشد اضافه وصف را درست به کار خواهد برد و تمام حرف های اضافه را هم به جا و درست. برای روشن شدن مطلب من پنج صفحه از کتاب اول* مخصوص آذربایجان را- که ممکن است طرح و نوشته شود- در این جا می آورم. همان طور که گفتم این پنج صفحه صورت پیشنهادی دارد و به منزله ی راه گشایی و دادن نمونه است.

ص- سه			ص- دو		ص- یک	
بادام	بابا	آب	داداش	داداش	شام	آش
داداش		آش	شام	آش	آش	شام
بادام	بابا	آب	داداش	داداش	شام	آش
	ب	ب	د	د	م	آش س م

* - همان کتاب.

«بابا» را به همان معنای پدر پدر می گیریم. با این حساب فقط لغت «آب» برای بچه ناآشناست.

در صفحه ی چهار می شود از این جمله ها استفاده کرد؟ بابا بادم داد. بابا آش داد. بابا آب داد. داداش بادم داد. داداش آش داد. داداش آب داد. بابا شام داد. داداش شام داد. صفحه ی پنج برای تمرین و تجزیه ی کلمه های خوانده شده و یاد دادن کلمه های تازه ای است که تمام حرف های آن ها یاد داده شده است. بالای صفحه نوشته می شود؛ این کلمه ها را بخوانید و تجزیه کنید. معلم مفهوم عبارت را برای شاگردان حالی می کند. من خودم «تجزیه کنید» را «داغیدین» معنی می کردم و بچه ها زود می فهمیدند که چه باید کرد و از این اصطلاح خوششان می آمد.

نمای صفحه ی پنج این است:

این کلمه ها را بخوانید و تجزیه کنید:		
آبادان	شام	آباد
آبان	آتش	شام
آب	بادام	شاد
شاد	داداش	آبادان

معلم می تواند بنا به ابتکارش تمرین های دیگری بدهد. مثلاً بگوید که شین کوچک ها را در صفحه ی پنج بشمارند. یا که زیر هر کلمه که ب کوچک دارد خط بکشند. یا که یک نفر پا شود و از حافظه دو کلمه بگوید که شین داشته باشد، یا در تخته سیاه بنویسد، معلوم است که هنوز فقط صدای حرف ها را

می شناسیم و با دال و میم و صاد گفتن بیگانه ایم. این مال وقتی است که شاگرد صدای تمام حرف ها را می شناسد و بر آن ها مسلط است و کلمه را به آسانی تجزیه می کند.

در سه درس اول با جمله کاری نیست. تنها در درس چهارم است که جمله می خواند و یک فعل بسیار ساده ی فارسی. بچه ها در دوره ی آمادگی- بیست سی روز اول سال تحصیلی- کارهای مقدماتی نوشتن را ضمن رنگ آمیزی و نقاشی یاد گرفته اند و می توانند از همان درس اول شروع به رونویسی کنند. از درس چهارم هم می شود املاء گفتن را شروع کرد. تا این جا تنها از صدای «آ» استفاده شده است. یاد دادن صداهای دیگر کار بعد از این است.

تدریس کتاب به هر دو زبان فارسی و ترکی باید باشد. در یک ماه اول سال - دوره ی آمادگی- شاگردها باید قادر به ادای جمله های ساده ی فارسی باشند. مکالمه خوب است به زبان محاوره نباشد. همان کتاب فارسی یاد دادن راهش است. البته غرض این است که شاگرد را برای فهم زبان کتاب آماده کنیم. حتی باید ضمن مکالمه های دوره ی آمادگی لغت های نخستین صفحه های کتاب به گوش شاگرد بخورد. معلم در حالی که تدریسش به ترکی است، گاه گاهی از معلومات فارسی شاگرد کمک می گیرد و پرسش هایی به فارسی می کند. یا خود جمله ای به فارسی می گوید بعد ترجمه اش کند. زنگ مکالمه اهمیت زیادی دارد. معلم می تواند در این زنگ ها لغت های ناآشنای چند درس بعد کتاب را روی تکه کارت هایی بنویسد و در صورت امکان تصویر مربوط به کلمه را هم پشت همان کارت بچسباند. با نشان دادن تصویر و کارت، شاگرد پیش از وقت با تلفظ و شکل کلمه های آینده آشنا می شود. من خود این روش را به کار برده ام و نتیجه ی خیلی خوبی هم گرفته ام. می توان گفت که با این

روش و حقه بچه های ترک را در مورد کلمه های به خصوصی در شرایط بچه های فارسی زبان می گذاریم. بنابر این کار یادگیری آسان می شود.

لغت هایی که در یک کتاب به کار می رود باید در کتاب های بعدی هم گاه گاهی بیاید. در تألیف کتاب های ابتدایی اغلب این نکته در نظر گرفته نمی شود. شاید به این علت که هر کدام را آدمی تألیف می کند بی توجه به دانش پیشین شاگرد. هر چه شاگرد به زور معلم و خون جگر یاد گرفته است دو کلاس بالاتر فراموش می شود. لغت های قدیمی از یاد می رود و گروهی لغت های تازه به میان می آید. احتیاج به مثال آوری نیست. هر معلم می تواند به کمی پژوهش این را بفهمد.

اگر می خواهیم داستانی در کتاب ها بگنجانیم فلکلور آذربایجان گنجینه ی پُرارزش و مفتی در اختیارمان می گذارد. می شود از افسانه های آذربایجان و در کلاس های بالا حتی از ترجمه ی فارسی داستان های کوراوغلو استفاده کرد. البته ترجمه ها باید بسیار ساده باشد و از لغت های آشنای دانش آموز خالی نه.

قصه گویی در کلاس کمک بزرگی به معلم می کند. گذشته از مفرح و آموزنده بودن، بهترین وسیله ی یاد دادن زبان در کلاس است. البته در کلاس اول فقط آخرهای سال می شود از قصه گویی استفاده ی زبان آموزی کرد. روش خود من در قصه گویی این است:

از آماده کردن بچه ها و جلب توجه شان می گذرم. قصه ی فارسی بسیار ساده ای را انتخاب می کنم. یا خودم قصه ای را ساده می کنم و می نویسم. بعد از بیرون قصه را به ترکی و شیرین می گویم. می کوشم که نقطه ی

ابهامی نماند قصه که تمام شد می گویم: حالا گوش کنید فارسی آن را بخوانم. می خواهم ببینم سواد فارسی تان چقدر است می فهمید یا نه.

بدین وسیله از تحریک حس غرور آن ها هم برای جلب توجه شان فایده می برم. نیز توضیح کافی می دهم که فایده ی دو دفعه خواندن چیست. معتقدم که هر کار که به شاگرد تکلیف می شود، باید علتش را هم روشن کنیم. یا خودش را واداریم و به پرس و جو بگیریم که خودش علت را دریابد.

آن وقت شروع می کنم متن فارسی قصه را یواش یواش بخوانم. جمله های سخت و جاهای حساس قصه را هم دوباره به ترکی ترجمه می کنم یا وسط قصه معنای کلمه و جمله ای را از شاگردی می پرسم. اغلب شاگردانی را انتخاب می کنم که می دانم جواب درست خواهند داد و شرمنده نخواهند شد. البته از بقیه غفلت نمی کنم. بدین ترتیب قصه به پایان می رسد.

در کلاس اول ممکن است فردا و پس فردا قصه یک بار دیگر متن فارسی آن را خواند و از بچه ها پرسش کرد. در کلاس های دوم و سوم و....

حتی می شود گفت که با استفاده از آن چه که شنیده اید قصه را خود روی کاغذ بیاورند و همین باشد موضوع انشاء. این بهترین طریقه ی انشاءنویسی در کلاس های پایین است که هدفش بیشتر از هر جنبه متوجه زبان آموزی باید باشد.

با استفاده از لغت های کتاب های درسی و دیگر لغت های آشنا می توان حتی کتاب های داستانی غیرکلاسی هم ترتیب داد و.... آرزو بر جوانان عیب نیست.

سخن را بیشتر از این طول نمی دهم. البته موضوع با این اهمیت را نمی شود با این چند سطر حلای شده انگاشت. لیکن امید است که

صاحب نظران و علاقه مندان را سر شوق بیاورد و راه گشا باشد. من باز هم تکرار می کنم: تا وقتی که این نوع کتاب ها تهیه نشود، همان آش است و همان کاسه. و همیشه خواهیم دید که شاگرد کلاس هشتم- حتی نهم- از قرائت کتاب تاریخش عاجز است. خواهیم دید که هر نوع قضیه ی هندسی را پیش خود ثابت می کند، اما تا پای تخته سیاه کشیده می شود، زبانش به تنه پته می افتد و خرش در گل می ماند. از همه بدتر، شاگردان از همان نخستین کلاس از درس فارسی- و بعد از ادبیات فارسی- بیزار می شوند و آن را درسی بی فایده، خسته کننده و وقت هدر کن می انگارند. بعض دبیران ادبیات بی خبر از ادبیات هم انگارشان را قوت می بخشند، با آن طرز تدریس و چیز یاد دادنشان. روشن هم که زیاد است زیادتر باد!

منبع: انتشارات صدای معاصر- تهران- چاپ دوم ۱۳۷۹

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶